گفتاری با حق‌جویان شیعه

**به قلم:**

**شیخ ابوبکر جزائری**

**برگردان:**

**عبدالله حیدری**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | گفتاری با حق‌جویان شیعه | | | |
| **بقلم:** | شیخ ابوبکر جزائری | | | |
| **برگردان:** | عبدالله حیدری | | | |
| **موضوع:** | عقاید کلام – بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت...) | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc432496347)

[مقدمۀ مترجم 1](#_Toc432496348)

[مقدمه چاپ دوم 1](#_Toc432496349)

[زندگى‌نامه مؤلف 3](#_Toc432496350)

[أ: دوران کودکى: 3](#_Toc432496351)

[ب: تحصیل علم: 3](#_Toc432496352)

[ج: دوران هجرت: 4](#_Toc432496353)

[د: تألیفات شیخ: 5](#_Toc432496354)

[پيشگفتار مترجم 7](#_Toc432496355)

[سرآغاز تحوّل 7](#_Toc432496356)

[دادگاه وجدان 8](#_Toc432496357)

[تصمیم دشوار 8](#_Toc432496358)

[دعوت به بیدارى 9](#_Toc432496359)

[حقيقت أوّل 10](#_Toc432496360)

[بى‌نیازى از قرآن 10](#_Toc432496361)

[ارزش کتاب‌هاى تحریف شده! 11](#_Toc432496362)

[حفاظت قرآن 11](#_Toc432496363)

[حقيقت دُوّم 12](#_Toc432496364)

[تفریق بین ائمه و صحابهش! 12](#_Toc432496365)

[انکار حقیقت 13](#_Toc432496366)

[احتکار رحمت الهى! 14](#_Toc432496367)

[جمع‌آورى قرآن 14](#_Toc432496368)

[حقيقت سوّم 15](#_Toc432496369)

[معجزات خیالى 15](#_Toc432496370)

[اهانت به حضرت علىس 16](#_Toc432496371)

[سناریوى دروغین 17](#_Toc432496372)

[خوشگذرانى سران تشیع 18](#_Toc432496373)

[حقيقت چهارم 18](#_Toc432496374)

[قرآن سى و پنج مترى! 18](#_Toc432496375)

[لطفاً تعجب نفر مائید! 19](#_Toc432496376)

[از ثـمرات این دروغ بر شاخ و برگ 21](#_Toc432496377)

[دروغ بر پیامبرص! 21](#_Toc432496378)

[دعاى نجات 22](#_Toc432496379)

[حقيقت پنجم 23](#_Toc432496380)

[خشم پروردگار بر تشیع 23](#_Toc432496381)

[دروغ بالاى دروغ 24](#_Toc432496382)

[ختم نبوت 25](#_Toc432496383)

[شباهت تشیع با نصرانیت 25](#_Toc432496384)

[حقيقت ششم 26](#_Toc432496385)

[امامان در ردیف پیامبران! 26](#_Toc432496386)

[اطاعت مطلق از امامان! 27](#_Toc432496387)

[فرق أئمه با پیامبران 28](#_Toc432496388)

[هدف چیست؟ 29](#_Toc432496389)

[حقيقت هفتم 29](#_Toc432496390)

[صحابه از دیدگاه تشیع 30](#_Toc432496391)

[شیخین از دیدگاه تشیع 31](#_Toc432496392)

[قضاوت با شماست 32](#_Toc432496393)

[هدف نهایى چیست؟ 32](#_Toc432496394)

[ارمغان ولایت و امامت 33](#_Toc432496395)

[کناره‌گیرى تشیع چرا؟ 33](#_Toc432496396)

[پس چه باید کرد؟ 34](#_Toc432496397)

[انگيزه نگارش كتاب 36](#_Toc432496398)

**اهداء**

این سخنان کوتاه را به هر شیعه روشنفکر و آزاد اندیشى که دوستدار حق و خیرخواهى است و قلبش در جستجوى علم و دانش مى‌تپد تقدیم مى‌دارم و آرزویى بیش از این ندارم که با این دیدگاه آن را بخواند که من نصیحتى تقدیم او کرده‌ام آنگونه که خود نیز بر همین باورم.

والسلام جزائرى

مقدمۀ مترجم

مقدمه چاپ دوم

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده وعلى آله وصحبه أجمعين: وبعد:

ده سال پیش دقیقا در ماه ربیع الاول هزار و چهار صد و نُه هجرى قمرى (1409ﻫ) هنگامى که براى اولین بار کتاب ارزنده استاد محترم شیخ أبوبکر جزائرى (حفظه الله) بدستم رسید با اینکه حجم کتاب کوچک بود، أما جرأت و شهامت، صداقت و حق‌گویى، و اخلاص و همدردى مؤلف، و مطالب شیواى کتاب آنقدر مرا گرویده کرد که چاره‌اى نیافتم جز آنکه به ترجمه آن بـپردازم، و الحمد لله بزودى توانستم با تیراز دو هزار نسخه آن را بچاب برسانم.

اینک ده سال بعد که به لطف خداوند مؤفق شدم در مدینه طیبه (على صاحبها أفضل الصلاة والتسليم با مؤلف محترم از نزدیک آشنا شوم، و سخنان دلنشینش را - ولو بطور گذرا - از خلال حلقه‌هاى درسش در مسجد نبوىص بشنوم، أخلاق والا و لهجه صادقانه، سخنان دلکش، و محبت و ترس از خدا و آخرت و سیماى درخشان، و چهره نورانى‌اش عاطفه محبت آمیز مرا نسبت به آن شیخ بزرگوار دوچندان نمود و این باور مرا پیش از پیش تثبیت نمود که این شخصیت ایمانى همچنان که در آخر کتابش گفته، مردى نیست که از زر و زور اثر بپذیرد یا جز براى رضاى الهى حرفى بگوید و قدمى بردارد.

لذا تصمیم گرفتم مجددا - البته با اشاره ایشان - کتاب را مراجعه کنم و تحویل ایشان بدهم تا در مورد چاپش اقدام شود.

چیزی که لازم به تذکر است اینکه پاورقى‌هاى چاپ أول راحذف کرده‌ام و اینک تمام مطالب کتاب، مربوط به خود مؤلف محترم است و اگر احیانا مطلبى براى توضیح لازم بوده در حاشیه ثبت شده و در آخرش لفظ «مترجم» افزوده شده است.

و تیترهاى داخل کتاب بجز هفت عنوان أساسى از جانب مترجم گذاشته شده که در اصل کتاب نیست.

و علاوه بر آن زندگى‌نامه مؤلف محترم نیز توسط مترجم تهیه شده که امیدوار است مفید واقع شود.

در پایان از خداوند متعال مسئلت دارم تمامى کسانى که در جستجوى حق هستند توفیق هدایت و استفاده از این أثر مفید را عنایت فرماید و به مؤلف محترم پاداش جزیل عطا فرموده و در علم و عمر ایشان برکت بیندازد. آمین.

و از خوانندگان محترم خواهشمندم در پهلوى مؤلف این بنده ناچیز را نیز از دعاهاى خیرشان فراموش نفرمایند. و از دوستانى که بنوعى با من همکارى نموده‌اند کمال تشکر و امتنان را دارم.

والسلام عبدالله حیدری

زندگى‌نامه مؤلف

أ: دوران كودكى:

در سال 1921 میلادی کودکی در قریه لیوه که در بیست کیلومتری شهر بسکره (یکی از شهر‌های الجزائر) قرار دارد چشم به جهان کشود، یدرش موسى بن عبد القادر بن جابر شخص متدین و خدا شناسی بود و یکی از بزرگ‌ترین و با ارزش‌ترین خصلتى که این خانواده متدین به میراث برده بود این بود که همه ایشان حافظ قرآن کریم بودند و به تعلیم و تعلم کتاب خدا اهمیت فوق العاده‌اى قایل می‌شدند.

هنوز جابر سنش از یک سال تجاوز نکرده بود که سایه پدر از سرش دور شد و از آن ببعد زیر تربیت مادر قهرمانش قرار گرفت و در ضمن کفالتش را عموها و دایی‌هایش بعهده داشتند.

ب: تحصيل علم:

شیخ طبق معمول و میراث گذشتگانش یس از اینکه در قریه لیوه حفظ قرآن کریم را به پایان رسانید برای آشنائی با علوم لغت عربی کتاب «أجرومیه» در علم نحو و «منظومه ابن عاشور» در فقه مالکی را حفظ کرد و سپس برای ادامه تحصیل به بسکره عزیمت نمود و در آنجا مدتی به خدمت شیخ «نعیم» به تحصیل علم یرداخت و در این أثناء إطلاع یافت که شیخ عیسى معتوقی به قریه‌اش (لیوه) رفته است این بار به قصد ادامه تحصیل و تکمیل درس‌های عربی، فقه، منطق، مصطلح الحدیث، و أصول فقه بخدمت این أستاد فاضل و بزرگوارش (عیسى معتوقی) مشرف شد، او دیگر بمراحل جوانی یا گذاشته بود و پس از تکمیل دروس معموله چون إحساس مسئولیت می‌کرد برای ادای این مسئولیتش قصد کرد که در شهر مدرسه‌اى بسازد و در آنجا بعنوان مدرس اداى وظیفه نـماید و این دیگر مرحله جدیدی از زندگى‌اش بشمار می‌رفت و ضمن اینکه تدریس می‌کرد از طرف دیگر خدمت استاد دیگرش شیخ طیب عقبی به تحصیل ادامه می‌داد و درس‌های فوق العاده‌اى را دنبال می‌کرد.

عقبی یکی از برادران ابن بادیس آن مجاهد بزرگ بوده و در آن زمان از شهرت فوق العاده‌اى برخوردار بوده و در میدان علم و دانش کوی سبقت را از همه ربوده بود.

جزائری سال‌های زیادی درس تفسیرش را نزد این أستاد بزرگوار (شیخ طیب عقبی) إدامه داد و این دروس متوالی تفسیر در شخصیت جزائری اثرات بسزائی گذاشته بود به همین علت شیخ جزائری او را از دانشمندترین أستادانش معرفی می‌کند کسیکه خط و مشی إسلام صحیح را به او معرفی کرد و او را بدان جهت سوق داد.

ج: دوران هجرت:

سیس راه را بسوی سرزمین حجاز دنبال کرد و در آنجا (مدینه منوره) همچنان به درس و تعلیمش إدامه داد و از أستادان زیادی کسب فیض نمود که از جمله می‌توان شیخ عمر بری، و شیخ محمد حافظ، و شیخ محمد خیال، و شیخ عبدالعزیز بن صالح قاضی مدینه منوره و خطیب مسجد نبویص را نام برد.

یکسال از این تاریخ بیش نگذشته بود که إجازه تدریس را در مسجد نبوی از طرف ریاست قضائی مکه مکرمه کسب نمود که تاکنون نیز همین وظیفه مهم و أرزشمند را بعهده دارد و در این أثناء (أثنائیکه در مدینه درس می‌خواند) برای کسب لیسانس در رشته الهیات در شهر ریاض اسم‌نویسی کرد که آن را هم در سال 1981 میلادی حاصل نمود.

د: تأليفات شيخ:

شیخ علاوه از اینکه با دعوت و تبلیغ و درس و تدریس همیشه خودش را در راه خدا وقف گردانیده و برای بیداری این أمت مظلوم و نجات‌شان از دست استعمار جهان‌خوار و ایادی مزدورش بدعوت و جهاد ادامه می‌دهد برای تحقق بخشیدن این هدف عالی قلم رسایش را نیز بکار أنداخته و ییام‌های آموزنده و أرزشمندش را به همه تشنگان علم و دانش ویزوهش‌کران راه آزادی تقدیم می‌دارد البته شیخ تألیفات زیادی دارد که چندتای آن را که در کتاب (علماء و مفکران) نیز به آن اشاره شده در اینجا ذکر می‌کنیم.

1. الضرورات الفقهية.
2. الدروس الجغرافية.
3. سلسلة رسايل جزائري که بیست و سه آن تاکنون بچاب رسیده و از آن جمله چندتای که خودش تأکید بیشتری به ارزش آن‌ها می‌کند رساله لا إله إلا الله، الصيام، الحج المبرور، الأخلاق، الدستور الإسلامی، را می‌توان نام برد و همه این‌ها را در یک جلد جمع‌آوری کرده که کتابی پر حجم در (700) صفحه در آمده است.
4. كيف يتطهر الـمؤمن ويصلي.
5. واتقوا الله في هذه الأمة.
6. إلى الفتاة السعودية.
7. وهؤلاء اليهود.
8. هذه نصيحتي إلى كل شيعي (کتابی که اکنون در دست دارید).
9. القضاء والقدر.
10. عقيدة الـمؤمن.
11. حکومت اسلامى.

و محبوبت‌ترین تألیفاتش که خودش به ارزش آن اشاره می‌کند.

1. منهاج المسلم است که در (700) صفحه چاپ شده و تقریباً شامل همه احتیاجات یک مسلمان است از فقه گرفته تا آداب و عبادات و معاملات وغیره که از کثرت استقبال عالم اسلام تاکنون هشت مرتبه در مشرق به چاب رسیده و اینک برای نهمین بار در مغرب زیر چاب است، ولی مهم‌ترین و با ارزش‌ترین تألیف شیخ که اخیراً بچاپ رسیده تفسیر چهار جلدی «أيسر التفاسير» است که با سبک استادانه و ماهرانه‌اى نوشته شده و حتى کوچک‌ترین طالب لغت عربی نیز بخوبی می‌تواند از آن استفاده کند.

پيشگفتار مترجم

بسم الله والحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله نبينا محمد وآله وصحبه أجمعين.

وبعد:

حق را باید گفت: مدت‌ها بود که از شیعه اهل بیت چیزى جز این نمى‌دانستم که آنان نیز یک گروهى از مسلمانانند و تنها در محبت أهل بیت غلو مى‌کنند و از آن‌ها دفاع مى‌نمایند.

و مخالفتشان با اهل سنت تنها در بعضى از فروعات شرعى با اندک تأویل دور یا نزدیک خواهد بود به همین علّت اگر بعضى از برادران نسبت فسق را به آن‌ها مى‌دادند و یا گاهى آن‌ها را به مسائلى متهم مى‌کردند که از دائره اسلام خارجشان مى‌نمود خیلى نا راحت مى‌شدم و حتى رنج مى‌بردم.

سرآغاز تحوّل

ولى دیرى نگذشته بود که یکى از برادران به من مشوره داد تا کتابى از این فرقه مطالعه کنم تا قضاوت در مورد آن‌ها بر مبناى درستى استوار باشد، لذا کتاب أصول کافى([[1]](#footnote-1)) انتخاب کردید که قوى‌ترین کتاب این طائفه در اثبات مذهب تشیع است.

پس از مطالعه کتاب به حقایق علمى انکار ناپذیرى دست یافتم که مرا بر آن داشت کسانى را که بخاطر نرمى‌ام بر این فرقه مرا در اشتباه مى‌دانستند و کرایشم را در جهت مدارا، با آن‌ها نکوهش مى‌کردند معذور بدارم درحالىکه مداراى من با آن‌ها به امید از بین بردن شکافى بود که بهر حال درمیان اهل سنت و این فرقه‌اى که به حق یا باطل به اسلام منسوب است وجود دارد.

دادگاه وجدان

اینک به ذکر آن حقایقى مى‌پردازم که از مهم‌ترین کتابى که تشیع در اثبات مذهب خویش به آن اعتماد مى‌کنند برگزیده شده است، و آرزوى من از هر شیعه حق‌جو این است که این حقایق را با دیده انصاف و اخلاص بنگرد و دور از دریچه تعصب در مورد مذهب خویش و پیروى از آن به قضاوت بپردازد، اگر دادگاه آزاد وجدانش به صحت آن حکم کرد و پیروى از آن را ستود باز هم مانند گذشته بر مذهبش باقى بماند و به پیروى از آن ادامه دهد، اما اگر قاضى وجدانش بر بطلان و فساد آن حکم نمود و پیروى از آن را تقبیح کرد بر هر شیعه حق‌جو واجب است که نصیحت بپذیرد و براى نجات خویش آن را ترک نموده و از وى اعلان برائت کند، و به همان دستور زندگى‌اى که ملیون‌ها مسلمان به آن ایمان آورده‌اند اکتفا نماید یعنى قرآن خدا و سنت رسول اللهص.

تصميم دشوار

اما خدا نجات دهد آن کسى را که حق برایش روشن گردد ولى بازهم بر باطلش اصرار نماید و از روى جمود فکرى یا تقلید کورکورانه یا تعصبات فرقه‌اى و یا به خاطر حفظ منافع دنیوى به نفس خودش خیانت کرده و با خود رفتار نفاق و فریب را درپیش گیرد که مسلماً با این رفتار باطل فرزندان و برادران و نسل‌هاى آینده خویش را نیز از حق باز خواهد داشت و با این بدعتش آنان را از سنت منصرف خواهد کرد و با این مذهب زشت خود، آنان را از اسلام صحیح دور خواهد نمود.

دعوت به بيدارى

بس اى شیعه حق‌جو! این است آن حقایق علمى که اساس مذهب و پایه‌هاى اندیشه‌ات را تشکیل مى‌دهند.

دست‌هاى جنایتکار دشمنان مکار، و نفس‌هاى شرپسندى که این خرافات را براى تو و نسل‌هاى گذشته و آینده‌ات ترسیم کرده‌اند هدفى جز این نداشته‌اند که تو و ملت تو را با نام اسلام از اسلام دور کنند و با نام حق از حق بیگانه کردانند.

اینک این مسائل هفت‌گانه‌اى که خدمت تو عرض مى‌کنم از اصول کافى کلچین شده‌اند کتابى که مرجع مکتب تشیع و مصدر شیعه بودن توست، پس با چشمان باز به آن‌ها بنگر و فکر و اندیشه‌ات را بکار بینداز، و من از خداوند متعال مسئلت دارم که از خلال این مطالب، حق را آنگونه که هست به تو نشان دهد و در پیروى از آن به تو کمک کند و به تو تاب تحمل مشکلات آن را نیز عنایت فرماید، زیرا جز او معبودى سزاوار برستش نیست و قدرت‌مندى غیر او وجود ندارد.

###### أبوبکر جزائری

حقيقت أوّل

بى‌نیازى أهل بیت و شیعیانشان از قرآن کریم بدین علت که کتاب‌هاى آسمانى گذشته یعنى تورات و انجیل و زبور نزد أهل بیت موجود است!.

بى‌نيازى از قرآن

اى شیعه حق‌جو! آنچه این حقیقت را ثابت مى‌کند و برآن مهر تأکید مى‌نهد و تو را به پذیرفتن آن وادار می‌نماید همان اصول کافى است جایى که از قول مؤلف آن آمده است: «باب»([[2]](#footnote-2)).

«إن الأئمة‡ عندهم جميع الكتب التي نزلت من الله عز وجل وأنهم يعرفونها كلها على اختلاف ألسنتها».

یعنی: «همه کتاب‌هایى که از جانب خداى نازل شده در نزد امامان موجود است و آن‌ها همه آن کتاب‌ها را به هر زبانى که باشد مى‌دانند».

براى اثبات این مطلب آقاى کلینى از دو روایتى که به أبو عبد الله - امام جعفر صادق رحمة الله عليه - نسبت مى‌دهد استدلال مى‌کند که ایشان تورات و انجیل و زبور را به زبان سریانى مى‌خواند.

و قصد مؤلف از خلال این مطلب معلوم است، و آن اینکه أهل بیت و شیعیانشان که تابع آنانند مى‌توانند از قرآن کریم بى‌نیاز باشند زیرا کتاب‌هاى آسمانى گذشته را در اختیار دارند و محتواى آن‌ها را مى‌دانند.

این گام بسیار بزرگى است در جهت جدا کردن تشیع از اسلام و مسلمین، زیرا اگر کسى به هر نحوى که به بى‌نیازى از قرآن معتقد باشد بى‌تردید از دائره اسلام خارج شده و از جماعت مسلمانان بشمار نمى‌آید.

ارزش كتاب‌هاى تحريف شده!

اى شیعه حق‌جو: آیا خواندن و اهمیت دادن به کتاب‌هاى منسوخ و تحریف شده و عمل به آن‌ها اعراض و روگردانى از قرآن نیست که امت را با عقاید و احکام و آدابش به هم پیوند مى‌دهد و از آن‌ها امت متحدى مى‌سازد؟

آیا اعراض و روگردانى از قرآن، کفر و خروج از اسلام بشمار نـمى‌رود؟ چگونه خواندن آن کتاب‌هاى منسوخ و تحریف شده جایز است در حالى که رسول خداص هنگامى که حضرت عمر ابن خطابس را مى‌بیند که برگه‌اى از تورات بدست دارد او را سرزنش مى‌کند و مى‌فرماید: «ألم أتيكم بها بيضاء نقية» «آیا شریعتى پاک و بى‌عیب براى شما نیاورده‌ام؟».

وقتى که پیامبرص حتى نگاه کردن به آن برکه از تورات را براى حضرت عمرس گوارا نفرمود یس آیا معقول است که کسى از اهل بیت اطهارش همه آن کتاب‌هاى تحریف شده را جمع کند و به آن‌ها روى آورد و به هر زبانى که باشد آن‌ها را بخواند؟ آخر چرا؟!.

آیا بخاطر حاجتى که به آن‌ها احساس مى‌کند یا غرض نامعلوم دیگرى است که مى‌خواهد از آن‌ها بدست آورد؟!.

بنظر ما نه این است و نه آن! بلکه این یک افتراى محض است که اهل باطل بخاطر از بین بردن اسلام و مسلمین به اهل بیت رسول اللهص نسبت داده‌اند.

حفاظت قرآن

اى شیعه حق‌جو! بدان که عقیده داشتن به استغناء از قرآن کریم یا از بعضى اجزاى آن به هر نحوى که باشد ردّت، و خروج از دائره اسلام بشمار مى‌رود که بعد از آن هیچ‌گونه نسبتى براى صاحبش به اسلام و مسلمین باقى نخواهد ماند، زیرا قرآن کریم کتاب إلهى است که آن را در سینه‌هاى مسلمانان محفوظ داشته و اکنون به همان حالت اول در دست آنان محفوظ است، نه یک کلمه‌اى از آن کم و نه چیزى به آن افزوده شده و تا قیامت هم امکان چنین تغییرى نخواهد بود، زیرا خداوند متعال حفاظت آن را خود به عهده گرفته: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

یعنی: «قرآن را ما نازل کریم و ما خود آن را حفاظت خواهیم کرد».

و اینک این قرآن به همان حالتى در اختیار ما قرار دارد که حضرت جبریل أمین÷ آن را بر قلب حضرت سید مرسلینص نازل کرده و آنحضرتص آن را خوانده و هزاران صحابهش آن را از زبان حضرت پیامبرص شنیده و فرا گرفته‌اند و بعد از آن ملیون‌ها مسلمان دیگر آن را به تواتر خوانده و تا امروز مى‌خوانند و تا قیامت ان‌شاء الله خواهند خواند.

حقيقت دُوّم

اعتقاد داشتن به اینکه جز حضرت علىس و امامان اهل بیت هیچ‌یک از صحابـهش در جمع و حفظ قرآن کریم دخالتى نداشته‌اند!.

تفريق بين ائمه و صحابه**ش**!

اى شیعه حق‌جو! این اعتقاد را صاحب اصول کافى با یقین کامل ثابت کرده و استدلالش را در این باره چنین بیان مى‌کند.

«عن جابر قال: سمعت أبا جعفر÷ يقول: ما ادعى أحد من الناس أنه جمع القرآن كله إلا كذّاب، وما جمعه وما حفظه كما نزل إلا على أبن أبي طالب والأئمة من بعده»([[3]](#footnote-3)).

یعنى: «از جابر روایت شده گفت از أبو جعفر÷ شنیدم که مى‌کفت: هیج‌کسى از مردم ادعاى جمع کردن همه قرآن را ننموده مگر اینکه دروغگو است، و هیچ کسى قرآن را آنگونه که نازل شده جمع‌آورى و نگهدارى نکرده مگر على ابن أبى طالبس و امامانى که بعد از وى بودند».

بس اى شیعه حق‌جو! اکنون بدان که این یک عقیده فاسد و باطلى است، و کسى که چنین اعتقادى را وضع کرده مقصودش تکفیر همه مسلمانان بجز أهل بیت و شیعیانشان بوده است و براى فساد و بطلان و شرانگیزى چنین اعتقادى همین قدر کافى است.

انكار حقيقت

اى شیعه حق‌جو! اینک نتایجى که از این عقیده فاسد بدست مى‌آید برمى‌شماریم:

نتیجه أول: تکذیب هرکسى‌که مدعى حفظ قرآن کریم و جمع‌آورى آن در مصحف یا در سینه‌اش باشد، أعم از حضرت عثمان ابن عفان و أبی ابن کعب و زید ابن ثابت و عبدالله ابن مسعود و صدها صحابه دیگرش، و تکذیب صحابه تقاضا مى‌کند که آن‌ها نافرمان باشند و عدالتشان ساقط باشد، و این چیزى است که أهل بیت أطهار هرگز آن را نخواهند گفت، بلکه دشمنان اسلام و مسلمانان براى فتنه‌انگیزى و تفرقه‌افکنى درمیان مسلمانان، آن را ساخته‌اند.

نتیجه دوم: گمراه بودن همه مسلمانان بجز شیعه أهل بیت، چون کسى که به بعض از قرآن عمل کند و بعض دیگر را ترک نماید هیچ شکى در کفر و گمراهی‌اش نیست، زیرا وى بطور کامل خداوند را نپرستیده است، و ممکن است آن بخش از قرآن که بدست مسلمانان نیفتاده مشتمل بر عقاید و عبادات و آداب و احکامى باشد، که به آن احتیاج دارند.

نتیجه سوم: لازمه این اعتقاد تکذیب خداوند است که مى‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9]. و تکذیب خداوند کفر است، و چه کفرى مى‌تواند بزرگ‌تر از این باشد؟

احتكار رحمت الهى!

نتیجه چهارم: آیا براى أهل بیت جایز است کتاب خدا را فقط به خودشان منحصر کنند و جز شیعیانشان به هیچ‌کس دیگرى از مسلمانان اجازه استفاده از آن را ندهند؟!.

آیا این احتکار رحمت إلهى، و غصب آن نیست که أهل بیت از آن مبرّا هستند؟

بروردگارا! ما به یقین مى‌دانیم که اهل بیت پیامبرتص از این دروغ بیزارند، پس لعنت خدا بر کسى که به آن‌ها دروغ و افتراء مى‌بندد.

نتیجه پنجم: داشتن چنین اعتقادى ثابت مى‌کند که فرقه تشیع تنها کسانى هستند که اهل حق بوده و بر آن استوارند، زیرا آن‌هایند که قرآن را بطور کامل و بدون هیچ‌گونه نقصى در اختیار دارند و فقط آن‌ها خداوند را بطور کامل مى‌پرستند اما بقیه مسلمانان همگى گمراهند زیرا از بخش زیادى از کتاب خدا و هدایت و احکامى که دربر دارد محرومند.

جمع‌آورى قرآن

اى شیعه حق‌جو! بدان که هیچ عاقلى به خودش اجازه نمى‌دهد اینگونه یاوه‌سرایى کند و چرند بگوید، چه رسد به کسى که با اسلام و مسلمانان، مناسبتى داشته باشد. طبق حکمت إلهى پیامبرص تا زمانى‌که نزول قرآن تکمیل نشد و بیان و تفسیر آن توسط آنحضرتص به اتمام نرسید وفات ننمودند، آنوقت دیگر مسلمانان آن را در سینه‌هایشان حفظ کرده بودند و کاتبان وحى و گردآورندگان قرآن آن را نوشته بودند، و درمیان مردم منتشر گردیده بود و انگهى اهل بیتش در امر جمع‌آورى قرآن و حفظ و نگهدارى آن نقشى مهم‌تر از سایر صحابه - بخصوص متخصصین که معروفند - نداشتند بلکه هر کسى به سهم خودش کارى پیش مى‌برد.

پس چگونه گفته مى‌شود که هیچ‌کسى جز أهل بیت قرآن را جمع‌آورى نکرده و حفظ ننموده و اگر کسى ادعا کند دروغگو است؟!.

آیا اگر از چنین اشخاصى خواسته شود قرآنى که اهل بیت به شیعیانشان اختصاص داده‌اند به ما نشان دهند! یا چند سوره بلکه حتى یک سوره‌اى از آن را بیاورند! چه جوابى خواهند داشت؟!.

سبحانك اللهم هذا بهتان عظيم. پروردگارا! تو پاکى، این بهتان بزرگى است.

حقيقت سوّم

تخصیص اهل بیت و شیعیانشان ازمیان بقیه مسلمانان به معجزات انبیاء‡ مانند عصا و انگشتر.

معجزات خيالى

چیزى که بر این حقیقت گواهى مى‌دهد و آن را ثابت مى‌کند روایتى است که صاحب اصول کافى به این صورت در کتابش آورده:

«عن أبي بصير عن أبي جعفر÷ قال: خرج أمير الـمؤمنين÷ في ليلة مظلمة وهو يقول: همهمة، همهمة، وليلة مظلمة، خرج عليكم الامام عليه قميص آدم، وفي يده خاتم سليمان وعصى موسى!!».

یعنى: «از أبى بصیر روایت شده و او از أبوجعفر روایت مى‌کند که گفت در یک شب تاریک أمیر المؤمنین÷ درحالى از خانه بیرون آمد که مى‌کفت چه غوغایى؟ چه غوغایى؟! چه شب تاریکى؟! امام در حالى بسوى شـما مى‌آید که پیراهن حضرت آدم رابه تن کرده و انگشتر حضرت سلیمان و عصاى حضرت موسى را بدست دارد»!. و همچنان مى‌گوید:

«عن أبي حمزة عن أبي عبد الله÷ قال: سمعته يقول ألواح موسى عندنا وعصا موسى عندنا ونحن ورثة النبيين»([[4]](#footnote-4))!!.

یعنى: «از ابوحمزه روایت شده و او از ابو عبدالله روایت مى‌کند که گفت از  
حضرت علىس شنیدم که مى‌فرمود تورات حضرت موسى در نزد ماست و عصاى حضرت موسى در نزد ماست و ما وارث پیامبرانیم»!!.

اى شیعه حق‌جو! آیا می‌دانى که این عقیده فاسد چندین نتیجه زشت را ثابت مى‌کند که اگر تو عاقل باشى چاره‌اى ندارى مگر اینکه از آن‌ها اعلان برائت کنى و از پذیرفتن آن‌ها خوددارى نـمائى؟

اهانت به حضرت على**س**

نتیجه اول: این حدیث دروغین ثابت مى‌کند که نعوذ بالله حضرت علىس دروغگو است زیرا از حضرتش پرسیده شد: «هل خصكم رسول اللهص وآل البيت بشيء فقال: لا، إلا ما كان في قراب سيفى هذا، فأخرج صحيفة مكتوبا فيها أمور أربعة...».

یعنى: «آیا رسول خداص چیزى - از دستورات قرآن یا اوامر دیگر - به أهل بیت تخصیص داده‌است؟ فرمود خیر، جز همین چیزى که در غلاف شمشیرم گذاشته‌ام، سپس صحیفه‌اى را بیرون آورد که در آن چهار چیز نوشته شده بود..»([[5]](#footnote-5)).

نتیجه دوم: مطلب دروغى را به حضرت علىس نسبت دادن، همچنان‌که این گفته دروغین به حضرتش منسوب شده است.

سناريوى دروغين

نتیجه سوم: خفت و فرومایکى صاحب این اعتقاد و دلالت قطعى بر فهم بوج و عقل ناقص وى و عدم احترام وى به شخصیت خودش، زیرا اگر به او گفته شود آن انگشتر کجاست یا آن عصا و آن الواح حضرت موسى÷ کجاست؟ جوابى نخواهد داشت و نخواهد توانست هیچ‌یک از این معجزات خیالى را نشان دهد که این خود دروغ بودن این سناریو را از اول تا آخرش ثابت می‌کند، و علاوه بر آن مى‌توان به آن‌ها گفت اگر ادعاى شما - مبنى بر در اختیار داشتن این معجزات - درست باشد پس چرا اهل بیت این معجزات را در راه سرکوبى و از بین بردن دشمنانشان بکار نمى‌برند درحالى‌که همواره از جانب آنان (بقول آقایان) مورد آزار و اذیت قرار گرفته‌اند؟!.

خوشگذرانى سران تشيع

نتیجه چهارم: مسلماً هدف از این دروغ شاخدار ثابت کردن هدایت تشیع و گمراهى بقیه مسلمانان است تا بدینوسیله مذهب تشیع را به عنوان یک مکتب مستقل از ساختار امت اسلامى به حالت خودش باقى بگذارند، و سردمداران این فرقۀ و دیگر کسانى که داراى نیت‌هاى فاسد و اهداف شومى هستند بتوانند در پرتو آن به خوشگذرانى بپردازند، گرچه این امر به قیمت خراب کردن اسلام و از بین بردن وحدت مسلمانان تـمام شود و لامحال اعتقادى که ثـمره‌اش اینگونه شر و فسادى باشد بدترین عقیده است و کسانى که داراى چنین عقیده‌اى بوده یا به آن راضى با شند بدترین مردمند.

حقيقت چهارم

اعتقاد داشتن به اینکه بخشى از علوم و معارف إلهى و نبوىص صرفا به اهل بیت و شیعیانشان اختصاص دارد، جدا از سایر مسلمانان.

قرآن سى و پنج مترى!

براى اثبات این مدعا صاحب اصول کافى دستاویز بسیار عجیبى دارد مى‌گوید: «عن أبي بصير - قال: دخلت على أبي عبد الله÷ فقلت: جعلت فداك إن شيعتك يتحدثون أن رسول الله ج علم عليا÷ ألف باب من العلم يفتح منه ألف باب! - قال: فقال: يا أبا محمد علم رسول الله ج عليا÷ ألف باب يفتح له من كل باب ألف باب! - قال: قلت: هذا بذاك - قال: ثم قال: يا أبا محمد وإن عندنا الجامعة ومايدريهم ما الجامعة؟ - قال: قلت: جعلت فداك وما الجامعة؟ - قال: صحيفة طولها سبعون ذراعا بذراع النبي ج وأملاه من فلق فيه، وخط على بيمينه كل حلال وحرام، وكل شيء يحتاج إليه الناس حتى الأرش والخدش. - قال: قلت: هذا والله العلم! ـ قال: إنه لعلم وليس بذاك، نم نكت ساعة. - ثم قال: عندنا الجفر، ما يدريهم ما الجفر؟ - قال: وعاء من آدم فيه علم النبيين والوصيين وعلم العلماء الذين مضوا من بنى‌اسرائيل - قال: قلت: إن هذا العلم! - قال: انه لعلم وليس بذاك، ثم نكت ساعة - ثم قال: وإن عندنا لـمصحف فاطمة عليها السلام، وما يدريهم مامصحف فاطمه؟ - قال: قلت: وما مصحف فاطمة؟ - قال: مصحف فيه مثل قرآنكم هذا ثلاث مرات! والله ما فيه من قرآنكم حرف واحد! - قال: قلت: هذا والله العلم! - قال إنه العلم وليس بذاك، ثم سكت ساعة. - ثم قال: وإن عندنا علم ما كان وما هو كائن الى أن تقوم الساعة!!! انتهى بالحرف الواحد».

لطفاً تعجب نفرمائيد!

یعنى: «از أبو بصیر روایت شده که گفت خدمت أبو عبد الله آمدم.

و گفتم: جانم فدایت باد شیعیان شما مى‌گویند پیامبرص هزار در، از در‌هاى علم به على÷ آموخته که از آن‌ها هزار در دیگر کشوده مى‌شود!.

فرمود: بلکه پیامبرص هزار در، از در‌هاى علم به على÷ آموخته که از هر در آن! هزار در دیگر کشوده مى‌شود!.

گفتم: پس چه بهتر.

سپس گفت: اى أبا محمد در نزد ما «جامعه» است و آن‌ها چه مى‌دانند که «جامعه» چیست؟!.

گفتم: فدایت گردم مگر جامعه چیست؟!.

فرمود: صحیفه‌اى است که طول آن هفتاد گز، از گز‌هاى پیامبرص است که آنحضرتص خودش آن را املاء کرده، و حضرت على÷ آن را با دست خودش نوشته و در آن احکام هرگونه حلال و حرام و تمامى آنـچه که مردم به آن احتیاج دارند حتى حکم دیت زخم و خراشه نیز به ثبت رسیده است!.

گفتم: بـخدا سوگند این علم است!.

گفت: آرى علم است اما نه علم چندانى! آنگاه لحظه‌اى بفکر فرو رفت.

و سپس گفت: در نزد ما «جفر» است! آن‌ها چه مى‌دانند «جفر» چیست؟ کیسه‌اى است از حضرت آدم÷ که در آن علم انبیاء و أوصیاء و علم علماى گذشته بنى‌اسرائیل نهفته است!.

گفتم: یقینا این علم است!.

فرمود: بله علم است، اما نه چندان علمى! آنگاه لحظه‌اى مکث کرد.

و سپس گفت: در نزد ما «مصحف فاطمه» علیها السلام است و آن‌ها چه مى‌دانند مصحف فاطمه چیست؟

گفتم: مگر مصحف فاطمه چیست؟

فرمود: کتابى است سه برابر این قرآن شـما که بخدا قسم یک حرف هم از قرآن شـما در آن نیست!.

گفتم: بـخدا سوگند این علم است!.

فرمود: آرى این علم است ولى نه علم چندانى! و پس از سکوت اندکى.

فرمود: و در نزد ما علم «ما كان وما يكون» است یعنى علم هر آنچه از بدو آفرینش تاکنون انجام گرفته و هر آنچه که از اکنون تا برپایى قیامت انجام خواهد گرفت»!!!.

از ثـمرات اين دروغ بر شاخ و برگ

بس‌اى شیعه حق‌جو! با توجه به متن این روایت حیرت‌انگیز و دروغ برشاخ و برگ بیا اکنون باهم نتایج واقعى که ازآن بدست مى‌آید ملاحظه کنیم:

نتیجه اول: استغناء و بى‌نیازى از قرآن کریم که این خود کفر صریح است.

نتیجه دوم: اختصاص بخشى از علم و سنن إلهى و نبوى به اهل بیت و این خود خیانت صریحى است که به پیامبرص نسبت داده مى‌شود، و نسبت دادن خیانت به آنحضرتص کفرى است که شکى در آن وجود ندارد.

نتیجه سوم: تکذیب حضرت علىس در آن فرموده ثابت و صریحى که مى‌فرماید: رسول خداص چیزى - از قرآن و حدیث - به اهل بیت تـخصیص نداده است و تکذیب حضرت علىس اساءه ادب و انکار فضایل بى‌شـمار آن خلیفه راشد است.

دروغ بر پیامبر**ص**!

نتیجه چهارم: نسبت دادن دروغ به پیامبرص و این از بزرگ‌ترین و زشت‌ترین گناهان در نزد خداوند است، زیرا آن حضرتص فرمودند: «إِنَّ كَذِبًا عَلَىَّ لَيْسَ كَكَذِبٍ عَلَى أَحَدٍ مَنْ كَذَبَ عَلَىَّ مُتَعَمِّدًا فليلج النار»([[6]](#footnote-6)).

یعنى: **«**دروغ بافتن برمن مانند دروغ بافتن شـمابه یگدیگر نیست کسى که بر من دروغ ببندد باید در جهنم داخل شود».

نتیجه پنجم: دروغ بافتن به حضرت فاطمهل که ایشان مصحفى مخصوص بـخودش دارد که سه برابر قرآن است و یک حرف هم از قرآن در آن نیست.

نتیجه ششم: دارنده چنین اعتقادى نمى‌تواند از جمله مسلمانان باشد، یا از جماعت آنان بشمار آید زیرا، وى در برتو علوم و معارفى زندگى مى‌کند و از هدایتى بر خوردار است که مسلمانان هیچ اطلاعى از آن ندارند.

نتیجه هفتم: و آخرین نکته اینکه آیا اینگونه سخن‌هاى بوج و بى‌أساس، و دروغ‌هاى سخیفى را درست است به اسلام نسبت داد؟ آن دین بسندیده إلهى که خداوند دین دیگرى غیر آن را نـمیـپذیرد: ﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٨٥﴾ [آل‌عمران: 85].

یعنی: «و کسى‌که جز اسلام دین دیگرى برگزیند هرگز از، وى پذیرفته نـخواهد شد و او در آخرت از جمله زیانکاران خواهد بود». بنابراین:

دعاى نجات

اى شیعه حق‌جو! بیا تا براى نـجاتـمان از ورطه هلاکت و خلاصى‌مان از عذاب إلهى این جملات رابا یکدیگر تکرار کنیم:

«اللهم إنا نبرأ إليك مما صنع هؤلاء الكاذبون عليك وعلى رسولك وال بيته الطاهرين من أجل إضلال عبادك وإفساد دينك، وتمزيق شمل أمت نبيك ورسولك محمد ج**»**.

یعنى: «پروردگارا! ما از آنـچه که این دروغگویان براى گمراه کردن بندکانت و بفساد کشیدن دینت، و از بین بردن وحدت امت پیامبرتص به تو و پیامبرتص و اهل بیت اطهارش روا داشته‌اند اعلان بیزارى و بیگناهى مى‌کنیم».

حقيقت پنجم

اعتقاد داشتن به اینکه حضرت موسى کاظم خودش را فـداى تشیع کرده است!.

خشم پروردگار بر تشيع

صاحب اصول کافى این حقیقت را چنین بیان داشته است:

«إن أبا الحسن موسى الكاظم قال: الله غضب على الشيعة، فخيرني نفسي أو هم، فوقيتهم بنفسي»([[7]](#footnote-7)).

یعنی:«امام موسى کاظم - امام هفتم شیعیان اثنا عشرى - فرمود: خداوند بر تشیع خشم گرفت، پس مرا مـختار گذاشت که مرا هلاک کند، تشیع را نجات دهد، یا تشیع را هلاک کند و مرا نـجات دهد، من زندگى آن‌ها را بر خودم ترجیح دارم و خودم را فداى تشیع کردم»!. اکنون اى شیعه حق‌جو! مـحتواى این داستانى که تو را به معتقد بودن آن مـجبور کرده‌اند چیست؟

این جرند خنده‌آور چه مفهومى را مى‌رساند که ایـمان آوردن قطعى به آن و تصدیق نـمودن مدلوش را طبق الفاظ وارده‌اش بر تو واجب کرده‌اند؟!.

گویا حضرت موسى کاظم/ راضى شده براى اینکه خداوند گناهان پیروانش را بیامرزد و آنان را بدون حساب در بهشت داخل کند خودش را به کشتن داده و فداى پیروانش کند!.

دروغ بالاى دروغ

اى شیعه حق جو! امیدوارم خداوند به همه‌مان توفیق اعتقاد درست و قول و عمل نیکو عنایت فرماید بیا کمى در مورد این «افتراء» فکر کن، بله عقیده‌اى که با حق مخالف بوده و از واقعیت و صداقت دور باشد جز دروغ و افتراء نمى‌توان چیز دیگرش نامید.

اگر دقت کنى بطور عیان مى‌بینى که نتیجه این عقیده فاسد آنقدر حیرت‌انگیز است که اگر تو خداوند را به عنوان پروردگار، و اسلام را به عنوان دین و محمدص را به عنوان پیامبر بپذیرى هرگز راضى نـخواهى شد که چنین عقاید باطلى به تو نسبت داده شود یا تو به آن‌ها منسوب باشى.

نتیجه اول: دروغ بافتن به خداوند متعال که او به حضرت موسى کاظم وحى فرستاده، و بر تشیع خشم گرفته، و حضرت موسى کاظم را مـختار گذاشته که یا زندگى خودش را عزیز داشته باشد یا زندگى پیروانش را، که ایشان خود را فداى پیروانش کرده، بـخدا سوگند این دروغى بیش نیست که به خداوند بسته شده و بارى تعالى مى‌فرماید: ﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا﴾ [الأنعام: 93].

یعنى: ***«***و چه کسى ظالم‌تر از آن است که به خدا دروغ مى‌بندد***»***.

نتیجه دوم: دروغ بستن به حضرت موسى کاظم/ و این افتراى مـحض را به نام ایشان تـمام کردن در حالى که وى از این افتراء مبر است!.

ختم نبوت

نتیجه سوم: اعتقاد داشتن به نبوت حضرت موسى کاظم/، چون ادعاهایى از قبیل اینکه: خداوند به حضرت موسى کاظم خبر داده! که بر شیعه خشم گرفته، و اینکه وى را براى انتخاب ادامه زندگى براى خودش یا پیراوانش مـختار گذاشته! و او به کشته شدن خودش راضى شده و خود را فداى آنان کرده! دلالت واضح بر نبوت حضرت موسى کاظم/ دارد! در حالى که ایشان نه رسول است و نه نبى چون بعد از حضرت محمدص هیچ کسى دیگرى به عنوان پیامبر فرستاده نخواهد شد.

اى شیعه حق‌جو! باید دانست که مسلمانان بر این امر اجماع دارند که اگر کسى بعد از حضرت محمدص به نبوت کسى دیگرى معتقد باشد بلا شبهه کافر است زیرا قول صریح قرآن را تکذیب کرده که مى‌فرماید:

﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٖ مِّن رِّجَالِكُمۡ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ﴾ [الأحزاب: 40].

یعنى: «محمدص پدر هیچ یک از شـما نیست و لیکن رسول خدا و خاتم پیامبران است».

شباهت تشيع با نصرانيت

نتیجه چهارم: عجیب‌تر از همه اینکه تشیع و نصارى باهم در عقیده «صلیب» و «فداء» متفقند همچنان‌که نصارى معتقدند حضرت عیسى÷ خودش را فداى بشریت کرد و راضى شد بدار آویخته شود تا گناهان بشریت بـخشوده شود و حاضر شد خود را فداى بشریت کند تا خشم و عذاب پروردگار از آن‌ها فروکش نماید، تشیع نیز چنین عقیده‌اى دارد که حضرت موسى کاظم راضى شد خودش کشته شود و فداى شیعیانش گردد تا آن‌ها از خشم و عذاب پروردگار مصون بـمانند!.

بنابراین، تشیع و نصرانیت در این مسئله عقیده‌شان یکى است! و نصارى بنابه فرموده صریح قرآن کافرند پس آیا تشیع هم - با اینکه در صف مؤمنان ایستاده‌اند - به کفر راضى خواهند شد؟!.

شاعرى مى‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قد هيؤوك لأمر لو فطنت له |  | فاربأ بنفسك أن ترعىمع الهمل |

یعنى: اى کاش بدانى که تو را براى کار مهمى گماشته‌اند. پس مبادا با کاهلان همسفر شوى.

بس اى شیعه حق‌جو! بیا و خودت را نـجات بده، و از این خرافات و أباطیل بیزارى جوى و صراط مستقیم پروردگار و راه مؤمنین را برگزین.

حقيقت ششم

#### اعتقاد داشتن به اینکه امامان شیعه در عصمت وحى و اطاعت وغیره بـمنزله رسول خداص هستند جز در مسئله زن‌ها که بیش از چهار زن که براى پیامبرص حلال بوده براى آن‌ها حلال نیست.

امامان در رديف پیامبران!

این عقیده‌اى که امامان شیعه را بـمرتبه رسول خداص مى‌رساند صاحب کافى آن را با دو روایت ثابت مى‌کند:

روایت اول: قال: «كان الـمفضل عند أبي عبد الله فقال له: جعلت فداك، أيفرض الله طاعة عبد على العباد ويحجب عنه خبر السماء؟

فقال له الامام جعفر الصادق: لا، الله أكرم وأرحم وأرأف بعباده من أن يفرض طاعة عبد على العباد ثم يحجب عنه خبر السماء صباحاً ومساء»([[8]](#footnote-8)).

یعنى: «گفت: مفضل خدمت أبى عبدالله بود گفت: اى ابا عبدالله فدایت گردم، آیا خداوند اطاعت بنده‌اى را بر بندگان دیگر واجب مى‌کند، و آنگاه اخبار آسـمان‌ها را از وى پنهان مى‌دارد؟

أبو عبدالله فرمود خیر، خداوند رحم و کرم و شفقتش بر بندگانش بیشتر از آن است که اطاعت بنده‌اى را بر بندگان دیگر فرض کند و آنگاه اخبار آسمان‌ها را هر صبح و شام از وى بنهان دارد؟».

اطاعت مطلق از امامان!

اى شیعه حق‌جو! از نص این روایت چنین ثابت مى‌شود: آنگونه که خداوند اطاعت رسولشص را بطور مطلق بر عموم مردم فرض کرده اطاعت امامان شیعه را نیز مطلقا بر عموم مردم فرض نموده است، و برداشت دیگرى که از این روایت مى‌شود اینکه به امامان شیعه وحى نازل مى‌شود و آن‌ها هر صبح و شام اخبار آسـمان را دریافت مى‌کنند پس آن‌ها بدین ترتیب انبیاى مرسل هستند یا لا أقل بـمنزله انبیاى مرسل بشمار مى‌آیند.

و برداشت دیگر اینکه بعد از رسول خداص پیامبر دیگرى نیز خواهد آمد و خداوند به وى وحى خواهد فرستاد، که چنین عقایدى به اجماع مسلمین کفر صریح و خروج از اسلام است، سبحان الله! این شیعه بی‌چاره را چقدر گول زده‌اند که راضى شود عقایدى را بپذیرد که سر تا سر دروغ و افتراء است و با پذیرفتن آن از حقیقت غافل گشته و از اسلام دور خواهد گردید، پروردگارا! دست جنایتکارانی که این بندگان مظلومت را از تو بریده‌‌اند و گمراه کرده‌اند قطع گردان.

فرق أئمه با پيامبران

روایت دوم: قال: «عن محمد بن سالم قال سمعت أبا عبد الله÷ يقول: الأئمة بمنزلة رسول الله ج إلا أنهم ليسوا بأنبياء ولا يحل لهم من النساء ما يـحل للنبى، فأما ما خلا ذلك فهم بـمنزلة رسول الله ج»([[9]](#footnote-9)).

یعنى: **«**از محمد ابن سالم روایت شده که گفت از أبو عبدالله÷ شنیدم که مى‌فرمود: امامان همانند رسول خداص هستند، فرق فقط این است که آن‌ها پیامبر نیستند و آن تعداد از زن‌ها که براى پیامبرص حلال بوده براى آن‌ها حلال نیست اما در بقیه امور آن‌ها بـمنزله رسول خداص هستند. این روایت اگرچه در ظاهرش تناقضاتى وجود دارد اما در مجموع مانند روایت اول عصمت ائمه و وجوب اطاعتشان را ثابت می‌کند و اینکه به آن‌ها وحى مى‌شود».، زیرا جمله: «الأئمة بمنزلة رسول الله» صراحت دارد که:

1. به ائمه وحى مى‌شود.
2. ائمه معصوم هستند.
3. اطاعتشان واجب است.
4. و اینکه تمام کمالات و خصائصى‌که براى پیامبرص ثابت شده براى آن‌ها ثابت است.

هدف چيست؟

بس اى شیعه حق‌جو! هدف مسلمى که بطور واضح و آشکار از این دروغ شاخدار و افتراى صریح نمایان است جدا کردن ملت تشیع از اسلام و مسلمانان است تا اینکه ضربه محکمى به اسلام و مسلمانان از این طریق وارد آید گویا بدینوسیله تفهیم مى‌شود که تشیع از این وحى قرآن کریم و هدایت سنت نبوىص که در نزد مسلمین است بى‌نیازند زیرا آن‌ها براى خودشان «مصحف فاطمه» دارند که از قرآن کریم برتر است و «جفر» و «جامعه» دارند و علم انبیاى سابقین‡ و وحى ائمه معصومین! را در اختیار دارند، کسانى که در نزد آنان بـجز یک مورد استثناء بـمنزله رسول خداص هستند، و دیگر مسائلى از این قبیل که اعتقاد داشتن به آن‌ها تشیع را از اسلام جدا کرده و آنگونه که مو از خمیر بیرون کشیده مى‌شود آن‌ها را از جماعت مسلمین بیرون کشیده است.

خداوند هلاک گرداند عناصر شرپسندى را که بخش عظیمى از جسم امت اسلامى را با نام اسلام از آن جدا کرده و انسان‌هاى زیادى را با نام اهل بیت، از اهل بیت دور نموده‌اند.

حقيقت هفتم

#### اعتقاد داشتن به اینکه تمام اصحاب پیامبرش بعد از وفات آن حضرتص کافر و مرتد شدند بـجز أهل بیت و چند نفر اندکى مانند حضرت سلمان و حضرت عمار و حضرت بلالش.

صحابه از ديدگاه تشيّع

اى شیعه حق‌جو! این عقیده‌اى است که تقریبا تـمام سردمداران تشیع بر آن متفقند، اعم از فقهاء و مـحدثین و دیگر دانشمندان قدیم و معاصر، و کتاب‌هایشان با صراحت آن را بیان داشته و غالبا هیچ‌یک از آنان اعلان این عقیده را ترک نکرده مگر در جایى که جوّ سازگار نبوده و تقیه بر آنان واجب بوده باشد.

و اینک براى روشن‌تر کردن این حقیقت و تاکید بیشتر برآن نصوص ذیل ران قل مى‌کنیم:

در کتاب روضة الکافى از آقاى کلینى صاحب أصول کافى در صفحه 202 چنین آمده: عن حنان عن أبيه عن أبي جعفر قال: «ارتد الناس بعد النبى ج إلا ثلاثة، هم الـمقداد وسلمان وأبوذر».

یعنى: «از حنان روایت شده که او از پدرش روایت مى‌کند و پدرش از أبو جعفر که گفت همه مردم بعد از پیامبرص مرتد شدند بـجز سه نفر که عبارتند از حضرت مقداد و حضرت سلمان و حضرت أبوذرش».

و در تفسیر صافى که از مشهور‌ترین و مهم‌ترین و معتبرترین تفاسیر تشیع بشمار مى‌رود روایات زیادى آمده که همه آن‌ها بر این عقیده تاکید دارند که تـمام اصحاب رسول خداص بعد از وفاتش مرتد شدند بـجز اهل بیت و تعداد اندک دیگرى مانند حضرت سلمان و حضرت عمار و حضرت بلالش.

شيخين از ديدگاه تشيّع

اما بخصوص شیخین حضرت أبوبکر و حضرت عمرب و تکفیر کردن آنان از جانب تشیع آنقدر نصوص زیادى در کتاب‌هایشان وجود دارد که شـمردنشان دشوار است از آنـجمله در کتاب آقاى کلینى آمده است که مى‌گوید:

«سألت أبا جعفر عن الشيخين فقال: فارقا الدنيا ولم يتوبا، ولم يتذكرا ما صنعا بأمير الـمومنين فعليهما لعنة الله والـملائكة والناس أجمعين!!».

یعنى: **«**از أبوجعفر در مورد شیخین پرسیدم گفت: از دنیا رفتند ولى از آنـچه که با امیر المؤمنین - حضرت علىس، از ظلم و جفا - روا داشته بودند توبه نکردند و بیاد نیاوردند پس لعنت خدا باد بر آنان و لعنت فرشتگان و تمام مردم»!!. «نعوذ بالله من ذلك»

و در صفحه (107) مى‌گوید: «تسألنى عن أبي بكر وعمر؟ فلعمرى لقد نافقا وردا على الله كلامه وهزئا برسوله، وهما الكافران عليهما لعنة الله والـملائكة والناس أجمعين»!.

یعنى: «آیا درباره أبو بکر و عمر از من سؤال مى‌کنى؟ بخدا سوگند منافقت کردند و کلام خدا را بـخودش برگرداندند و به پیامبرشص استهزاء نمودند پس هردویشان کافرند، لعنت خدا بر آنان و لعنت فرشتگان و تمامى مردم»!!!.

قضاوت با شماست

بس اى شیعه حق‌جو! آیا انصافاً درست است به اصحاب پیامبرص نسبت کفر و ارتداد داده شود درحالیکه آنان بهترین دوستان پیامبرص و یارى‌دهندگان دینش و حاملین شریعتش بودند و خداوند از آنان در کتابش راضى شده و از زبان پیامبرشص به آن‌ها بشارت جنت داده‌است و دینش را بوسیله آنان حمایت کرده و مسلمانان را بدست آنان عزت بخشیده و نام آنان را براى همیشه و تا روز قیامت به عنوان مدال افتخارى درمیان همه انسان‌ها زنده و جاوید داشته است

هدف نهايى چيست؟

بس اى شیعه حق جو! تو را به پروردگارت قسم، آیا در این تکفیر کردن و لعنت فرستادن و اعلان بیزارى نمودن از اصحاب پیامبرص هدف و غرضى درکار نیست؟

بله چنین است، آنهم چه هدف بلیدى! و چه غرض فاسدى!.

هدف از بین بردن اسلام است که دشـمن یهودیت و مجوسیت و دشـمن هرگونه شرک و بت‌‌برستى است!!.

و فراتر از آن هدف نهایى قیام مـجدد امبراطورى مـجوسى است که شوکت اسلام پایه‌هایش را ویران کرد وکاخ‌هایش را فرو ریخت و آثارش را ان‌شاء الله براى همیشه نابود ساخت، و شهادت خلیفه دوم مسلمین حضرت عمر فاروقس بدست ابولؤلؤ مجوسى کواه بسیار محمکى است بر این مدعا و دلیل واضح دیگرى تحرکات عبدالله بن سبا یهودى برچم‌دار فتنه بر علیه خلیفه سوم حضرت عثمانس است که اولین تـخم فتنه و فساد را میان مسلمانان کاشت که در نتیجه آن حضرت عثمانس قربانى این فتنه گردید.

ارمغان ولايت و امامت

و در همین رحم ناپاک بود که فتنه تشیع متولد شد و از همان آغاز ولادتش برچم دو بدعت «ولایت» و «امامت» را بردوش گرفت که تا امروز مانند دو شـمشیر برهنه بر سر اسلام و مسلمانان مسلطند.

به بهانه دعوت به سوى ولایت اصحاب پیامبرص تکفیر گردیدند و لعنت شدند و بلکه هر مسلمانى که از آن‌ها راضى بود و به آن‌ها درود مى‌فرستاد -ش- نیز تکفیر گردید و لعنت شد.

و در زیر چتر امامت سازش‌هاى بى‌پایان بر علیه خلافت اسلامى مسلمانان براه انداخته شد و جنگ‌هاى خانـمانسوزى درمیان مسلمانان دامن زده شد و خون‌ها براه افتاد و آبادى‌ها خراب گردید، بند از بند اسلام جدا گردید و پایه‌هایش به لرزه در آمد، و دشـمنان داخلى‌اش همانند دشـمنان خارجى کینه‌ور شدند و دیگر فرقى میان دشـمن کافر، و دشـمن منسوب به اسلام باقى نـماند.

آرى اى شیعه حق‌جو! مذهب تشیع و عقاید آن بر این اساس پایه‌ریزى شده است، یک دین کاملا جدا از دین مسلمانان، أصول و مبادى‌اش جدا، کتاب و سنتش جدا، علوم و معارفش جدا، شواهد این مدعا را از خلال این کتاب کوچک مشاهده کردى، بازهم اگر شکى باقى مانده برگرد و دوباره مطالعه‌اش کن و در مورد مطالب آن با دقت بیندیش.

كناره‌گيرى تشيع چرا؟

اگر قصد سوء و غرض خبیثى در کار نـمى‌بود دلیلى وجود نداشت که «ولایت»، مسلمین را از یکدیگر جدا کند و درمیان آنان تـخم فتنه و فساد و دشـمنى بباشد، زیرا مسلمانان که عبارت از «اهل سنت و جماعت» مى‌باشند و کلمه مسلمان صرفاً به آن‌ها اطلاق مى‌شود یک فرد هم درمیان آنان پیدا نمى‌شود که اهل بیت رسول اللهص را، بد ببیند، پس چرا فرقه تشیع ولایت را به خودشان اختصاص مى‌دهند و به بهانه آن با مسلمانان دشـمنى مى‌کنند و آن‌ها را تکفیر مى‌نـمایند و بر آن‌ها لعنت مى‌فرستند، و امامت همچنین، آیا این استهزاء و بازى کردن با دستورات اسلام نیست، که اسلام مسئله انتخاب امامى‌که درمیان مسلمانان طبق شریعت الهى و سنت نبوى حکم کند به خودشان وامى‌گذارد تا بنابر صلاحیت و کفایت، هر کسى را که مى‌خواهند براى امامت و رهبرى انتخاب کنند، امّا فرقه تشیع بگوید: خیر! امام و خلیفه باید معصوم باشد، و به او وحى نازل گردد و امامتش منصوص باشد و با وصیت تعیین شود! معلوم نیست، مسلمانان کى چنین امام و خلیفه‌اى با این شرایط خواهند یافت؟!.

آیا تشیع براى همین از مسلمانان کناره گرفته و به آن‌ها لعنت مى‌فرستند و با آن‌ها دشـمنى مى‌کنند؟!.

اى شیعه حق‌جو! بدان که عقیده ولایت و امامت جز وسیله‌اى براى گمراه کردن و فریب دادن مردم چیزى بیش نیست که هدف از آن ویران کردن اسلام و از بین بردن وحدت مسلمین است.

پس چه بايد كرد؟

اى شیعه حق‌جو! آیا نمى‌خواهى به نفس خودت رحم کنى و خود را از اسارت این عقیده باطل برهانى و از شر این مذهب ویرانگر و خانـمانسوز نجات دهى؟

اى شیعه حق‌جو! آیا مى‌دانى که تو مسئول هستى خودت و خانواده‌ات را نـجات بـخشى، پس بیا شروع کن و آن‌ها را از عذاب الهى نـجات بده، و بدان که این کار دشوار جز با ایـمان صحیح و اعمال صالحه مـمکن نیست و ایمان صحیح و اعمال صالحه را جز در کتاب خدا و سنت رسولشص نمى‌توان یافت، و تا زمانى که تو در زندان تاریک تشیع گرفتار هستى نـخواهى توانست در امر شناخت و بدست آوردن ایـمان صحیح و اعمال صالحه موفق شوى مگر اینکه به مناطق اهل سنت و جماعت هجرت کنى، زیرا در آنـجا کتاب خدا را از هرگونه شائبه تأویل باطلى که دعوت‌گران مغرض تشیع براى گمراه کردن و به فساد کشیدن مردم مى‌بافند پاک خواهى یافت، و سنت پیامبرص دیگر در آنـجا دستخوش دروغ‌بردازى‌ها و دست درازى‌هاى تشیع نـخواهد بود که در آن صورت مؤفق خواهى شد به ایـمان صحیح و عقیده اسلامى سالم و اعمال صاحله‌اى که خداوند متعال براى تزکیه نفس، و حصول سعادت و پیروزى بر بندگانش فرض کرده است دست یابى.

بس اى شیعه حق‌جو! هجرت خویش را به سرزمین قرآن و سنت آغاز کن که در آنـجا طبق وعده الهى وسعت و فراخى در انتظارت خواهد بود([[10]](#footnote-10)).

خداوند متعال مى‌فرماید: «و کسى که در راه خدا از وطن خویش هجرت کند در زمین اقامت‌گاه بسیار وفراخى معیشت خواهد یافت».

انگيزه نگارش كتاب

و در پایان بدان که این نصیحتى که من به تو عرضه داشتم نه بـخاطر طمع در مال و سرمایه تو بوده و نه در سرمایه هیچ‌کس دیگرى، و نه به خاطر ترس از تو و نه از کس دیگرى بلکه تنها چیزى که مرا به این امر وا داشته همان اخوت اسلامى و احساس مسئولیتى بوده که نصیحت را براى رضاى خدا، و در جهت نشر کتاب خدا، و طبق سنت رسول خداص به ائمه مسلمین و عامه آنان بر من واجب کرده است از خداوند متعال امیدوارم که سینه‌ات را براى پذیرفتن آن بکشاید و تو را به آن راهى که سعادت دنیا و آخرت در آن نهفته است هدایت نـماید.

﴿وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٨١ وَٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٨٢﴾

1. - این کتاب بدست محمد ابن یعقوب کلینى (متوفى 322ﻫ) که یکى از بزرگ‌ترین علماء و مجتهدین مذهب شیعه بشمار مى‌رود نوشته شده ، و در نزد آن‌ها معتبر‌ترین کتاب بعد از قرآن بشمار مى رود و یکى از مراجع جهارگانه آن‌ها‌ست. (مترجم) [↑](#footnote-ref-1)
2. - اصول کافى کتاب الحجة ج1 ص 207. [↑](#footnote-ref-2)
3. - اصول کافى ج1 کتاب الحجة ص 26. [↑](#footnote-ref-3)
4. - اصول کافى کتاب الحجة ج1 ص 227 [↑](#footnote-ref-4)
5. - و در روایت بخارى حدیث شماره (1870) آمده است «عن علىس قال : ما عندنا شى إلا كتاب الله وهذه الصحيفة عن النبي ص» . [↑](#footnote-ref-5)
6. - رواه مسلم. [↑](#footnote-ref-6)
7. - اصول الکافى ج 1 کتاب الحجة ص 260 [↑](#footnote-ref-7)
8. - اصول کافى ج1 کتاب الحجة ص 299. [↑](#footnote-ref-8)
9. - اصول کافى ج 1 کتاب الحجة ص 270 [↑](#footnote-ref-9)
10. - قال تعالى: ﴿وَمَن يُهَاجِرۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يَجِدۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُرَٰغَمٗا كَثِيرٗا وَسَعَةٗ﴾ [النساء: 100]. [↑](#footnote-ref-10)